

درآمدی

بر جامعه مدنی

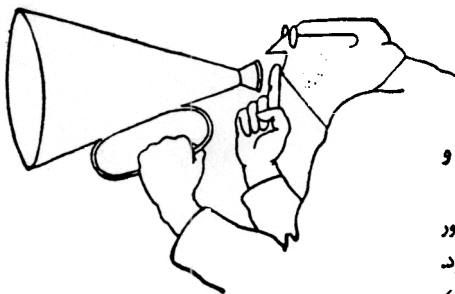
در

ایران امروز

دکتر هوشنگ امیر احمدی

سازمان یافته و ایدئولوژی مشخص است اما استعداد بالقوه چنین حرکتی را نمی‌توان انکار کرد.

مواد تشکیل دهنده ملی‌گرایی در ایران کنونی را می‌توان به این شکل خلاصه کرد: ایمان به حرکت متوازن، تدریجی و مردم سالارانه، قرار دادن منافع ملی در رأس اولویتها، دفاع از تمامیت ارضی ایران، ترقیع مقام ایران در جهان (عدم انزوا)، تحکیم هویت ملی ایرانی، گسترش بیش توسعه‌گرا (در واقع صنعتگرا)، ایجاد ثبات و امنیت داخلی برای جذب سرمایه و ایجاد حکومت قانون. در عین حال، روند کنونی ملی‌گرایی با جهتگیرهای وطنخواهانه در گذشته تفاوت دارد. عقاید وطنخواهی در شکل قدیمی خود از حلقه‌های روشنفکری و نخبگان نشأت می‌گرفت؛ در صورتی که ملی‌گرایی کنونی در ایران به عنوان یک پدیده چنان که در ادامه خواهد آمد، ریشه در جنبشهای



ج) گفتمان رابطه اسلام، ایران و

جهان.

گفتمان سوم در ایران امروز پیرامون آینده کشور مطرح می‌گردد و به سه بخش متفاوت اشاره دارد نخستین اینها جهانگرایی (غربگرایی، ژاپنگرایی) است که به نظر نمی‌رسد دارندگان چنین بینشی از انسجام در خور تأملی برخوردار باشند. اصولاً این طرز فکر در میان عامه خریداری ندارد و بیشتر به طبقات بالای جامعه محدود است. طیف "راست مدرن" درون حکومت و برخی از فن سالاران و وابستگان تجاری - اداریشان می‌خواهند از ایرانگرایی، اسلامگرایی و جهانگرایی ترکیبی عملگرا به دست دهند. نیز گفته می‌شود که بخش کوچکی از طبقه متوسط بالا بسیار جهان‌منش شده است. دومین بخش اسلامگرایی است یعنی اسلام به عنوان ایدئولوژی دولت و تثبیت حکومت روحانیون و هیئت سالاران. این بخش، هر چند دارای طرفداران منسجمی در میان جامعه مدنی است، اما در حال ضعیف شدن به ویژه در میان روشنفکران و طبقات بالای جامعه می‌باشد. نیروهای حزب‌الله یا "چپ جدید" اسلامی و برخی از نمایندگان "راست سنتی" در درون حرکت اسلامی - از جمله "رسالتها" و "حجتیه‌ها" - از این بخش جانبداری می‌کنند و سرانجام سومین بخش در جهت آرمانهای ملی‌گرایانه یعنی ایرانگرایی، تکوین یافته است. در حال حاضر جنبش ملی‌گرایی ایران فاقد تشکیلات

دست دهد و در ضمن عکس‌العمل شدید نظام مذهبی را هم به دنبال خواهد داشت. ملی‌گرایان جدید عکس‌العمل احتمالی نیروهای خارج از ایران را هم نباید از یاد برند. در نتیجه، آنچه مورد نیاز ملی‌گرایی جدید است ترکیبی است که عناصر ایران، اسلام و جهان را در خود بگنجانند. این ترکیب از اهمیت بسزایی برخوردار است، زیرا آن نیروهای اصلی که در گذشته ملی‌گرایی ایرانی را در چارچوب سرزمینش محدود کرده بودند اکنون یا وجود ندارند یا تضعیف شده‌اند. اولین این نیروها سلطنت بود که اکنون از صحنه خارج شده است. اسلام به عنوان نیروی دوم نیز در حال حاضر آماج حمله غرب است، در حالی که مذهب شیعه نیز پس از انقلاب مورد بی‌مهری قرار گرفته است (در ذیل توضیح داده می‌شود).

برای اقبال تازه ملی‌گرایی در ایران دلایل مختلفی وجود دارد که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: ۱) عدم توانایی دولت اسلامی در تحقق بخشیدن به اهداف انقلاب و افزایش مشکلات اقتصادی - اجتماعی ۲) تحقیر بین‌المللی ایران، به ویژه از سوی غرب، به این عنوان که ایرانیان یک "ملت تروریست" را تشکیل می‌دهند ۳) اسلامگرایی افراطی حکومت در سالهای نخستین تشکیل جمهوری اسلامی ۴) حرکت‌های ملی، منطقه‌ای و جهانی و نیاز به تعریف تازه‌ای از هویت و منافع ملی ایران ۵) جنگ ایران و عراق.

در راستای جنبشهای یاد شده، تکامل جهانیبینی دستگاه حاکم را نیز می‌توان به شکل ذیل خلاصه کرد. آیت‌الله خمینی و طرفدارانش، پس از تثبیت قدرتشان و سرکوب مخالفانشان، اسلامگرایی را اساس ایدئولوژی خود قرار دادند، ایدئولوژی که ملی‌گرایی و تا حدودی تشیع را به عنوان موانع اتحاد مسلمانان جهان تضعیف می‌نمود. در نخستین سالهای دهه شصت، کمتر کسی واژه "ایران" را از سوی رهبران روحانی می‌شنید. در این زمان کتابهای درسی چنان بازنویسی می‌شدند که ایران پیش از اسلام مورد اعتنا قرار نگیرد. گفته می‌شود که برخی حتی در صد تخریب تخت جمشید به عنوان نماد تمدن باستان ایران بوده‌اند. این دوره همان است که باید آن را دوره "اسلام - اسلام" نامید، یعنی زمانی که رهبران روحانی حتی حاضر نبودند به وجود ایرانی سواً اسلام معترف باشند. اما ایدئولوژی که اینان اساس کار خود قرار داده بودند با واقعیت‌های جامعه ایران تطابق نداشت؛ به این معنی که این ایدئولوژی نه بر بنیاد شیعه و در نتیجه نه در میان روحانیان غیر سیاسی قم طرفدار داشت و نه در بین مردم و ملی‌گرایان. به نظر می‌رسد که بینش اسلامگرایی افراطی به این شکل طراحی شده بود تا

عامه مردم دارد. ملی‌گرایی جدید نه الزاماً ضد اسلامی است و نه غرب ستیز و به همین شکل نه مخالف سنت است و نه شیفته مدرنیست. در واقع این ملی‌گرایی در پی توازن است. باید اذعان داشت که اگر جنبش آیت الله خمینی موجب اعتلای ایران (خواه از نظر اقتصادی و خواه از دیدگاه سیاسی - فرهنگی) در جامعه بین‌المللی شده بود، به خودی خود از سوی مردم ایران به عنوان جنبش ملی تلقی می‌گشت. پس می‌توان تصور کرد که این ملی‌گرایی جدید تلاشی است در جهت رفع تناقضهای موجود میان اسلام و ایران، جامعه سنتی و جامعه مدرن و بینش جهانی و حفظ ارزشهای ملی. جنبش ملی‌گرایی ایران در عین حال هم درونگرا است و هم بیرون‌نگر، هم انزوا طلب است و هم جهان‌گرا. جنبش ایرانگرایی در تب یافتن رهبری و ایدئولوژی است. لیکن چنین رهبری و ایدئولوژی تنها در بطن جامعه مدنی امکان ظهور می‌یابد. در عین حال، اگر این جامعه مدنی نقش دولت را در این فرایند دست کم گیرد، ممکن نیست بتواند از ایرانگرایی، یک ایدئولوژی غالب به

ایران را با دنیای اسلام متحد سازد و نیز مخالفان ملی‌گرایی رژیم را از میدان خارج سازد. اما از آغاز پیدایش بود که به دلیل وجود احساسات قوی ملی و شیعی در میان ایرانیان بینش اسلام - اسلام دوامی نخواهد داشت.

بر خلاف بسیاری از نظرها انقلاب ایران در ۱۳۵۷ که منجر به براندازی حکومت شاه شد دنباله جنبشهای ملی‌گرا، ضد استعماری و طرفدار مردم سالاری بود که بیش از یک قرن در ایران سابقه داشتند. دلیل این که اسلام در میان توده‌ها چنین طرفداران زیادی یافت این بود که آیت‌الله خمینی به مردم وعده عدالت، قانون، آزادی و استقلال در زیر لوای اسلام داده بود. ایرانیان علاقه‌ای نداشتند که سنگ اسلام را فقط به خاطر مذهب به سینه بزنند، بلکه چنین تصور می‌کردند که دین و رهبری استوار آیت‌الله خمینی تنها نیروهایی هستند که موجب اتفاق ایرانیان و تحقق ملیشان خواهد بود. بدین منظور، استفاده از نمادهای شیعه وسیله‌ای برای تقویت روحیه انقلابی شد.

تکامل جهانبینی دستگاه

حکومت: دوره "اسلام - اسلام"

(پس از انقلاب) / دوره "اسلام -

ایران" (پس از جنگ) / دوره

"ایران - اسلام" (دوره دوم

ریاست جمهوری هاشمی) /

جالب خواهد بود اگر رهبران

روحانی خود منادی مرحله

"ایران - ایران" شوند

بعدی اهمیت جا گرفتند این دوره تا وفات آیت‌الله خمینی یعنی تا پیش از آغاز دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی ادامه یافت.

از این زمان تاکنون روند فزونی ایرانگرایی در قاموس رژیم همچنان ادامه یافته است - به ویژه در دوره دوم ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی. دوره کنونی را باید دوره "ایران - اسلام" نامید. این بدان معنا نیست که بینش اسلام - اسلام به کلی از نظام اسلامی رخت بر بسته، بلکه این دیدگاه و حتی دیدگاه اسلام - ایران حالت غالب خود را از دست داده است. بینش ایران - اسلام به طور طبیعی منجر به رو آمدن تشیع خواهد شد که به نوبه خود ملی‌گرایی لائیک را تغذیه خواهد کرد. اخیراً جناح هاشمی رفسنجانی روزنامه جدیدی را به نام ایران (و نه ایران اسلامی) تأسیس کرده است. صدر اعلاناتی که برای تبلیغ این روزنامه در و دیوار تهران را مزمین ساخت، پرچم سه رنگ ایران بود.

به عنوان مثال، جنگ ایران و عراق به تحکیم هویت ملی ایرانی و نه به گسترش بینش اسلامگرایانه منجر شد. آزادی خرمشهر همان قدر در ضمیر هویت ملی ایرانیان نقش بسته است که فتوحات نادر شاه در دو بیست و پنجاه سال پیش. گزینن نامهای ایرانی برای فرزندان به شکل فزاینده حاکی از این طرز فکر است. نمونه‌های دیگر گزارش شده است که دانشجویان دانشگاه امام جعفر صادق به طور جمعی سرودهای میهنی (از جمله سرود ای ایران) را اجرا کرده‌اند یا دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی (ملی سابق) در فکر تدارک سفری برای دیدار از تخت جمشید بوده‌اند.

ملی‌گرایی جدیدی تلاشی

است در جهت رفع تناقضهای

اسلام و ایران، جامعه سنتی

و جامعه مدرن، بینش جهانی

و حفظ ارزشهای ملی

ایران امروز شاهد بحثهایی است در باب این که آیا مناسب است اسلام را به عنوان ایدئولوژی سیاسی مورد استفاده قرار دهیم و این که آیا جای دین در دولت است. روشنفکران و صاحبان عقاید در ایران پیوسته از روحانیان به خاطر استفاده از مذهب در سیاست خرده می‌گیرند و در بیان دیدگاه خود مبنی بر جدایی دین از دولت پیروایی ندارند. ایرانیان و به ویژه جوانان ایرانی

اغلب به این نتیجه رسیده‌اند که مذهب به عنوان ایدئولوژی دولت، حتی از نوع اصلاح شده‌اش، جوابگوی نیازهای یک کشور و جامعه مدرن نیست. از سوی دیگر، برخی از ایرانیان مسلمان بر این باورند که اگر اسلام را در کوران سیاست داخلی و خارجی رها کنیم ذات روحانی دین آلوده خواهد شد.

ملی‌گرایی لائیک به تدریج بر تعداد طرفدارانش از جمله مسلمانان معتقد می‌افزاید. به زعم ایرانیان ملی‌گرا چون اسلام از خارج وارد ایران شده است و هیچ وقت هم نتوانسته ایرانیان را کاملاً مغلوب خویش سازد در جامعه ایران مقامی متفاوت در قیاس با کشورهای عربی دارد. شاهان صفوی نیز که در پنج قرن پیش، شیعه را مذهب رسمی ایران قرار دادند به سبب متمایز ساختن ایران از ترکان عثمانی و اعراب به این امر مبادرت ورزیدند. در واقع تشیع را به صورت اسلام ایرانی یا ایرانی شده می‌توان نگریست. به عبارت دیگر نفس وجود مذهب شیعه در ایران خود حاکی از ملی‌گرایی ایرانیان است.

جمهوری اسلامی برای حفظ موقعیت خود چاره‌ای ندارد جز این که به ملی‌گرایی (که پیوندی محکم با تشیع دارد) اجازه جولان و رشد و درگیری در سیاست دهد. یکی از راههای رسیدن به این منظور تحزب است، مقوله‌ای که این روزها درباره‌اش سخن بسیار می‌رود. روحانیان میانه‌رو به رهبری هاشمی رفسنجانی بیش از رقبای محافظه کارشان به ندای ملی‌گرایی جواب داده‌اند. اگر جناح میانه‌رو روند افزایش نفوذ و قدرتش را حفظ کند، پس از مدت کوتاهی ملی‌گرایی بر صحنه سیاست ایران غالب خواهد شد. جالب خواهد بود اگر رهبران روحانی خود منادی مرحله "ایران - ایران" شوند، روندی که احتمالاً با ورود نسل بعدی به صحنه سیاسی کشور گسترده‌تر خواهد شد.

روندهای سرنوشت ساز در جامعه مدنی ایران امروز یک دوره بحرانی تمدن را می‌گذرانند، پدیده‌ای که به غلط بحران هویت نامیده می‌شود. برای مثال ارزشهای اجتماعی جامعه ایران در سالهای پیش از انقلاب از مقولات استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی و عدم وابستگی اقتصادی نشأت می‌گرفتند. پس از انقلاب این ارزشها تا حد زیادی دگرگون شده‌اند. اکنون مدیریت صحیح، کسب ثروت و پیشرفت و ترقی جای ارزشهای پیشین جامعه ایران را گرفته‌اند و اختلاط و ارتباط با دنیای خارج مورد تشویق قرار می‌گیرد. البته باید متذکر شد که ظاهر جامعه این امر را به سادگی آشکار نمی‌سازد. در عین حال معلوم نیست پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک که تمدن

قدیم ایرانی بر آن بنیاد نهاده شده بود چگونه باید خود را با جهان مدرن امروز وفق دهد، جهانی که بر حسابگری و افزایش منفعت اقتصادی و کسب مواهب دنیوی استوار است. در نتیجه در بین ایرانیان امروز ارزشهای ضد و نقیضی می‌توان دید. کم نیستند ایرانیهایی که در ظاهر ایرانی‌اند و در باطن غربی یا برعکس. این تضاد بیشتر در میان جوانان و درون قشر مرفه و جهانگردی در حال شکلگیری دیده می‌شود.

ایران سالها بل قرقناست که دچسار ثنویت
فرهنگی به شکل تقابل درون و بیرون بوده است. این دوگانگی به ویژه در تقیه، تفاوت اندرونی و بیرونی و تعارف هویدا گشته است. پدیده ثنویت به نوبه خود روشی بوده است تا شخص بتواند خود را در جامعه چه در مقابل مردم و چه در مقابل دولت حفظ کند. باید اذعان داشت که متأسفانه ثنویت فرهنگی ایران در سالهای اخیر به طرز چشمگیری تشدید شده و توأم با فساد اداری و نیز فساد در میان مردم، سطح جامعه را فرا گرفته است. اینک می‌شود ادعا کرد که ایران امروز جامعه‌ای است دو لایه. لایه بیرونی ظاهری قانونی دارد، در حالی که لایه درونی غیر قانونی و در عین حال راستین است، بدین معنی که بخش اعظم حیات اجتماعی در آن می‌گذرد. ادامه بقا و مقاومت منفی در مقابل مقررات و قوانین دولتی غیر قابل پذیرش تا حد زیادی این فرهنگ دورویی، پنهان کاری، پارتی بازی و ایجاد شبکه‌های غیر قانونی را توجیه می‌کند. در سایه چنین ساختاری، با وجود مخالفت رژیم، طبقه مرفه‌نوینی در ایران شکل گرفته است که بر جنبه‌های مادی و تجمل پرستیش در مقایسه با طبقه مرفه قبل از انقلاب به طور فاحشی افزوده شده است.

همراه با تغییر ارزشها و رشد جامعه مدنی، فرهنگ سیاسی ایران نیز دستخوش تحول است.
تعصبات ایدئولوژیک، افراط‌گری سیاسی، شخصیت پرستی، زیونی در مقابل قدرت، انتقامجویی کورکورانه و مبالغه از نوع ارزشهایی هستند که رنگ می‌بازند. در عین حال، فرهنگ رو به رشد از پرداختن نظریات توطئه دوری می‌جوید و سیاست را فقط بازی با بدیل‌های سیاه و سفید نمی‌داند. از همه مهمتر، الگوی رفتار اصلاح طلبانه به یک ارزش مبدل شده است و سازشکاری سیاسی از خسیانت در سیاست متمایز می‌گردد. سرنگونی یا از بین بردن مخالف سیاسی از طریق زور که از مبانی فرهنگ از مد افتاده قدیم بود کم‌کم جایش را به شکستباری سیاسی و مبارزه منطقی می‌دهد. همزمان با این تغییرات، فرهنگ منافع ملی و

اتحاد به تدریج جای فرهنگ منافع گروهی و تفرقه را می‌گیرد و از این طریق سیاست ملی و جمعی ایجاد می‌کند. از نظر تاریخی، برخی آموزه‌های تشیع موجب نضج فرهنگی شده است که می‌توان آن را "فرهنگ مظلومیت" نامید. در سالهای اخیر، این نوع فرهنگ جای خود را تا حد زیادی به دورنمایه‌های مثبت، مطابق توان و قابلیت‌های جامعه داده است. این امر را می‌توان نتیجه افزایش اعتماد به نفس ملی با وجود تعدد مشکلات در کشور دانست.

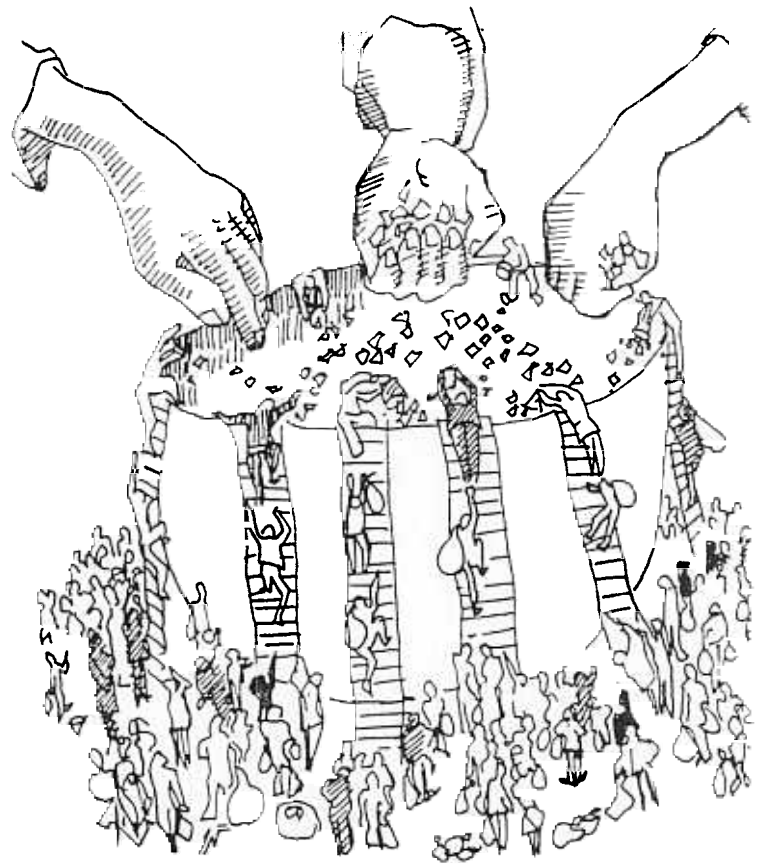
فرهنگی که در حال شکلگیری است هنوز تا حد زیادی آسیب پذیر است زیرا هنوز از اجماع نظر در کشور برخوردار نیست. به علاوه همان گونه که قانون تنازع بقا همه پارادیمهای در حال مرگ حکم می‌کند، فرهنگ سیاسی از مد افتاده ایران نیز در مقابل هجوم نیروهای جدید از خود مقاومت نشان خواهد داد و توسط محافظان به اصطلاح کهنه کار خود دفاع خواهد شد یا لاقط در کوتاه مدت این طور خواهد بود. سرانجام، ایران امروز وارث تمدنی تاریخی، مبارز و پیچیده است و بنابراین فرهنگی مقاوم و تنیده دارد. به طور مشخص، ایران قرن‌ها به عنوان نماینده "شرق تاریخی" با نمایندگان "غرب تاریخی" یعنی یونان، روم و بیزانس در تقابل و تضاد قرار داشت. این در حالی بود که مثلاً تمدن چین پشت دیوارهای مقاوم ایران به تجارت از طریق جاده ابریشم مشغول بود، گرچه پس از تسخیر ایران توسط مسلمانان و گسترش امپراتوری اسلامی نمایندگی "شرق تاریخی" از ایران به اسلام منتقل شد (مثلاً در جنگهای صلیبی و جنگهای دولتهای اروپایی و امپراتوری عثمانی) و ایران دچار حملات ترکان و مغولان و دیگر اقوام گردید، ایرانیان سرانجام توانستند در مقابل عثمانیان و دولتهای استعمارگر اروپا ایستادگی کنند و هویت و استقلال خود را حفظ کنند. تمامی این اتفاقات و تحولات سبب ایجاد فرهنگی در ایران گشته است که به ویژه در حوزه سیاسی کشور تا حد زیادی متعصب، بدبین، محافظه کار و نیز ضد تحول است.

با این وجود، بعضی تحولات در جامعه فرهنگ سیاسی در حال شکوفایی را تا حدی ماندگار و تقویت می‌کند. مثلاً، فرقه بازی درون دولت به نوعی توازن دوتی مبدل شده است که حافظ جامعه مدنی نیز هست. بخت‌های کنونی در جهت ایجاد احزاب در کشور باعث تقویت قدرت نیروهای غیر دولتی جامعه خواهد شد. وجود نیروی عظیم جوانان، آگاهی سیاسی مردم، فشارهای جامعه مدنی و مشکلات مملکتی از دیگر نیروهایی هستند که

به ادامه رشد این فرهنگ در حال شکلگیری کمک می‌کنند. همزمان، منتقدان و مخالفان فرهنگ منسوخ، پیوسته هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی افزایش می‌یابند. انقلاب ۱۳۵۷ گسستگی از گذشته را باعث شد که می‌تواند در نهایت منتج به یک تحول فرهنگی مهم گردد. این امیدواری وجود دارد که مردم ایران نیز چون ملت‌های اروپای شرقی، آمریکای لاتین، به خصوص برزیل و نیکاراگوئه و آسیای جنوب شرقی، به ویژه کره جنوبی، به این نتیجه رسیده باشند که هیچ بدیلی جز ایجاد یک فرهنگ سیاسی نو برای توسعه و استقرار مردم سالاری در تمامی سطوح کشور خود ندارند. برای نمونه، یکی از تجربیات کشور کره بیش از هر تحولی برای فرهنگ جدید ایران حیاتی خواهد بود و آن لغو انتقام سیاسی در آن کشور در چارچوب قانون اساسی جدیدی است که ملت کره متعاقب جنبش سیاسی اصلاح طلبانه اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی به تصویب رساند. آیا ایرانیان، به خصوص رهبران سیاسی آنها، نیز قادر خواهند بود که چنین اندیشه انقلابی را در قانون اساسی خود بکنجاند؟

جنبش ایرانیگری در تب یافتن رهبری و ایدئولوژی است. لیکن چنین رهبری و ایدئولوژی تنها در بطن جامعه مدنی امکان ظهور می‌یابد

بازار سنتی نهاد عمده دیگری است که در حال حاضر دستخوش تحول می‌باشد. پس از پیروزی انقلاب، بخش بزرگی از مناصب سیاسی به تصاحب گروههایی از بازاریان در آمد. نتیجه این شد که دولت به یک واحد سوداگری بزرگ تبدیل گشت و این امر به نوبه خود موجب گردید بازار، که زمانی در موضع قدرت بود و از دولت استفاده‌های اقتصادی می‌برد، کم کم به حاشیه کشانده شود. دولت این روند را با ایجاد واحدهای داد و ستد در وزارتخانه‌ها شدت بخشیده است. پایه‌های نهاد اجتماعی بازار با تأسیس فروشگاههای زنجیره‌ای دولتی و غیر دولتی به شکلی اساسیتر متزلزل گشته است. دلیل چنین اقداماتی را می‌توان در تصمیم دولت بر مهار تورم (که تاکنون متأثر از اعمال احتکاري بازار و عدم ثبات در عرضه بوده است) دید. به علاوه ساختار روابط بازار، جامعه و دولت



با تشکیل مؤسسات حرفه‌ای، ورود کالاهاى تازه (رایانه و غیره)، و به وجود آمدن گروهى جدید از بازاریان جوان که در خارج از بازار سنتى، در دفترهاى مدرن، به داد و ستد مى‌پردازند، دستخوش تغییر گشته است. برای نمونه، جمعی از پزشکان کشور شرکتی به نام شرکت سرمایه‌گذاری پزشکان تأسیس کردند که هدفش تسخیر بازار این بخش از جامعه است.

در ایران امروز مسائل اقتصادی در صدر اولویتهای جامعه قرار گرفته‌اند. در این راستا، هر گروهی که بتواند راه حلی برای حل مشکلات اقتصادی ایران ارائه دهد در صحنه سیاست ایران نیز موفق خواهد بود. افزون بر این، جامعه مدنی ایران هم در تکاپوی ضلب اختیار در اقتصاد ایران است. امروزه می‌توان حرکت‌های مختلفی را در این زمینه مشاهده نمود. مثلاً، اخیراً بنگاه‌های بسیار در ایران تشکیل یافته‌اند که کارشان دادن خدمات مشاوره‌ای به دولت و شرکت‌های خارجی است. به عنوان نمونه‌ای دیگر، خصوصی سازی (اگر چه غیر موفق) و تفکر سرمایه‌داری نوع بازار آزاد مقبولیت عام یافته‌اند. فرهنگ اقتصادی درونگرا، جایگزین واردات به تدریج رنگ می‌بازد و جای خود را به فرهنگ اقتصادی برون‌نگر توسعه صادرات می‌دهد. تحول در صادرات غیر نفتی بخشی از این حرکت اقتصادی است. بخش اقتصادی جامعه مدنی ایران در

پس تبات، امیت و حکومت قانون است و کوشش می‌کند تا امکان جذب سرمایه‌های خارجی و تسویق فعالیت‌های اقتصادی فراهم آید. در ایران همچنین می‌توان افزایش فعالیت‌های ابداعی و متهورانه را به وضوح مشاهده کرد. که تمایل به انباشت و گسترش ثروت در راستای فرایند سرمایه‌داری شدت یافته است. متأسفانه به علت فراهم نبودن شرایط لازم برای فعالیت‌های تولیدی مستقل از دولت، بیشتر سرمایه‌ها و کوششها هنوز هم نه در جهت کارهای

تولیدی بلکه در فعالیت‌های سوداگرانه به کار می‌افتد. در عین حال، بازار سیاه و ارتشا نیز در حد اعلاى خود نضج گرفته است. البته گسترش صنایع ریخته‌گری، غذایی، فولاد، پتروشیمی و شرکت‌های خدمات رایانه‌ای را نمی‌توان انکار کرد. به علت کاهش درآمدهای نفتی کشور، دولت بر میزان مالیاتها و عوارض گوناگون به طرز چشمگیری افزوده است. اثرات منفی این امر بر صنایع تولیدی هنوز معلوم نیست. به طور کلی در ایران امروز روندی در جهت زدایش فرهنگ نفتی جلب نظر می‌کند.

یکی دیگر از روندهای سرنوشت‌ساز در جامعه ایران به مشکلات جوانان و نوجوانان مربوط می‌شود. امروزه بخش بزرگی از این گروه نه هویت و آرمانی مشخص دارد، نه مذهبی درست و نه برنامه‌ای برای آینده. جوانان امروز بی‌آرمانتر و غیر سیاسیتر از گذشته‌اند، به مسائل مادی از آغاز جوانی اهمیت بیشتری می‌دهند (ثروت از علم بهتر است) و انگیزه‌های فردگرایانه در آنها قوی‌تر از گذشته، فزون خواهی آنها بیشتر و رقابت میانشان شدیدتر است. حکومت هم نتوانسته است این جوانان و نوجوانان را در عده معدودی جذب کند.

عده زیادی از جوانان و نوجوانان ایران به مظاهر تمدن غرب دل‌بستگی فراوان نشان می‌دهند. البته باید

اضافه کرد که جوانان و نوجوانان ایرانی تنها به مظاهر غرب دل بسته‌اند بلکه چنین می‌نماید که فرهنگ لیبرالیسم و آزادیخواهی را هم مورد توجه قرار می‌دهند. حکومت برای کاهش تنش در میان این گروه تعداد زیادی دانشگاه و مدرسه عالی با کیفیت‌های پایین در اقصی نقاط کشور تأسیس کرده است. لیکن، امکان اشتغال فارغ التحصیلان این مؤسسات آموزشی در بخشهای تولیدی و سازنده اندک است؛ در نتیجه آیند ایران که قرار است به دست این گروه ساخته شود چندان روشن نیست.

نقش جوانان را در تکوین جامعه مدنی آینده ایران نباید کم اهمیت تلقی کرد و از این دیدگاه باید نگران روندهای معمول میان نیروهای جوان جامعه بود.

زنان به عنوان بخش دیگری از جامعه ایران هیچ گاه دست از تلاش بر نداشته‌اند. با وجود محدودیتهای مربوط به پوشش و نقش زنان در جامعه، اینان بیش از گذشته فعال شده و توانسته‌اند روندهای تطبیقی دوره آغازین پس از انقلاب را تا اندازه‌ای معکوس سازند. به عنوان مثال، قوانینی که در رابطه با زنان در مورد ازدواج و طلاق، تحصیل در مدارس عالی، اشتغال و خدمات اجتماعی به تصویب رسیده است موید فعالیت‌های موفق این نیمه جامعه می‌باشد. تا سال ۱۳۷۰ در ایران از سازمانهای زنان خبری نبود. پس از این که رفت و آمد گروه‌های مدافع حقوق بشر به ایران افزایش یافت و زنان روشنفکر و مستقل صحبت از ایجاد سازمانهای مستقل زنان کردند، دولت مجبور شد به تأسیس سازمانهای زنان اقدام نماید. در نتیجه چند سازمان غیر دولتی (ولی وابسته به دولت) زنان و دفتر امور زنان وابسته به ریاست جمهوری (زیر نظر شهلا حبیبی) گشایش یافت. ریاست فائزه رفسنجانی (دختر رئیس جمهور) بر تشکیلات ورزش زنان موید توجه حکومت به این امر است. نیز، کمی قبل از کنفرانس جهانی زنان در یکن، دولت جمهوری اسلامی اقدام به تأسیس دفاتر زنان در وزارتخانه‌ها نمود و به دنبال آن تعدادی چند از اعضای این سازمانها را به یکن فرستاد. البته باید اذعان داشت که تمامی این سازمانها از زنان معتقد به حکومت تشکیل نیافته‌اند. در حال حاضر در ایران سازمان مستقل غیر دولتی مهمی که ویژه زنان باشد وجود ندارد. از چند سازمان غیر دولتی کوچکی که در ایران فعالیت دارند و در یکن حضور یافتند هیچ کدام را نمی‌توان کاملاً مستقل دانست. در عین حال فعالیت زنان مستقل از دستگاد را در سطح جامعه نمی‌توان از دیده دور داشت. همچنین حضور زنان در عرصه هنر، فیلم، و ادبیات چشمگیر می‌باشد.

انقلاب ۱۳۵۷ از همان اول توجه خاصی به بخش روستایی کشور داشت. توسعه شبکه‌های راه، آب و برق و به ویژه در تحول بخش روستایی مؤثر افتاد. همراه با این فعالیتها، رشد سرمایه‌داری در جامعه روستایی تقویت گردید و همراه آن مظاهر زندگی شهری در روستاها افزایش یافت. از تحولات دیگر در بخش روستایی کشور گسترش فرهنگ بازار، پول، و کالا است که به همراه آن البته مظاهر دیگر سرمایه‌داری نظیر مصرفگرایی و مادپرگویی به شدت رشد می‌یابد. به علاوه، توسعه مناطق شهری و گسترش خدمات (از جمله خدمات فرهنگی و اجتماعی) به روستاها سبب جذب بیشتر جمعیت روستایی به درون جامعه مدنی شده است. در نتیجه امروز می‌توان گفت جامعه مدنی ایران تنها متشکل از خنکان شهری و اطرافیان آنها نیست و تحولات اخیر موجب تبلور جنبه مردمی جامعه مدنی هم در شهر و هم در روستا گشته است.

نهادهای جنبشهای جامعه مدنی

همان طور که در آغاز تذکر داده شد، هدف این مقاله به دست دادن دیدی ایستا و کالبدی و در نتیجه باز شناختن نهادها به معنای عام نیست. اگر چه در جمهوری اسلامی هنوز نهادسازی در معنای ایستای آن شکلی بسیار ابتدایی دارد اما اگر قرار بود حتی بخشی از نهادهای جامعه مدنی را بر شمریم از گستره این مقاله فزون می‌بود. در میان این نهادها، می‌توان انواع سازمانهای توسعه‌گرا، اختیار طلب و رفاه خواه را مشاهده کرد. نکته دیگر آن است که هر چند می‌توان فهرست طولیلی از نهادها تهیه نمود لیکن این نهادها آن طور که باید و شاید در چارچوب یک جامعه مدنی تحول یافته نمی‌گنجند. همچنین مجزا دانستن نهادها و جنبشها در ایران ره به جایی نمی‌برد زیرا اکثر جنبشها در ذات خود نهادی می‌باشند. به عبارت دیگر این جنبشها جلوه عملکرد نهادهای در حال شکلگیری جامعه مدنی هستند. با این وصف آنچه در زیر خواهد آمد مقدمه‌ای است کوتاه بر نهادها و جنبشهای مهم که یا شکل گرفته‌اند یا در حال شکلگیری هستند.

چنین به نظر می‌رسد که هم جامعه مدنی به اهمیت تشکیل نهادها واقف است و هم دولت. ماهیت نهادهایی که تاکنون تشکیل یافته‌اند بیشتر اقتصادی، حرفه‌ای و غیر سیاسی است. لیکن، امروزه در ایران می‌توان روند جدیدی را در جهت تشکیل احزاب سیاسی باز شناخت. هر چند که یکی از مسئولان رژیم اعلام داشته است که «ما به احزاب احتیاج داریم ولی نه احزاب سیاسی» چهره سیاسی روند تشکیل احزاب سیاسی هر روز آشکارتر می‌گردد.

در ماههای اخیر هاشمی رفسنجانی، ناطق نوری و تعدادی دیگر از مسئولان نظام در سخنرانیهایشان بر لزوم احزاب سیاسی در ایران تأکید ورزیدند. از جمله گروههای حزبگونه به گروه مؤتلفه، گروه حجتیه، نهضت آزادی، مجاهدین انقلاب اسلامی، دفتر تحکیم وحدت، روحانیت مبارز تهران و روحانیون مبارز می‌توان اشاره کرد. گفته می‌شود که اعلام حضور ۱۶ نفر از وزرا، معاونان و مقامات حکومت هاشمی رفسنجانی در صحنه انتخابات مجلس پنجم احتمالاً به نوعی تشکل حزبی منجر خواهد شد که حمایت آقای رفسنجانی را هم پشت سر خود خواهد داشت.^۱ در ایران حضور مطبوعات و انجمنهای حرفه‌ای قویاً محسوس است. بخشی از اینها در غیاب احزاب سیاسی به سایه‌های حزبی تبدیل شده‌اند و بینش و خطابگاه خاصی را تبلیغ می‌کنند. در مجموع، عملکرد بخش وسیعی از این مطبوعات بی شباهت به سازمانهای اختیار طلب نیست. در حال حاضر بیش از ۳۰۰ مجله و روزنامه در نقاط مختلف کشور به خصوص در تهران چاپ و منتشر می‌شوند. بخشی از این نشریات تخصصی یا علمی هستند، در حالی که اکثر آنها به زمینه‌های گوناگون عمومی مانند اقتصاد، سیاست، فرهنگ، امور اجتماعی و ادبیات می‌پردازند. برای نمونه، برای نخستین بار (یا حداقل به عنوان امری نادر) در تاریخ ایران، بیش از ده روزنامه پر تیراژ در سطح کشور چاپ و توزیع می‌گردد. این مطبوعات دیدگاههای متفاوتی دارند و در مقابل دولت موضعی تأییدکننده یا انتقادی اتخاذ می‌کنند.

تشکیل انجمنهای حرفه‌ای نیز رواج یافته است. از جمله این گونه انجمنها می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد: انجمن فارغ‌التحصیلان اقتصاد دانشگاههای ایران، انجمن فیلمسازان، سازمانهای دولتی (و گهگاه نیمه دولتی) زنان، سازمان نظام پزشکی، سازمان نظام مهندسی، انجمن اسلامی معماران، انجمن و جامعه اسلامی مهندسين، کانون نویسندگان، انجمن جامعه‌شناسان ایران و غیره. هدف این انجمنهای حرفه‌ای ایجاد نظم و ترتیب میان اعضا است. به علاوه این انجمنها در دفاع از حقوق اعضا در مقابل دولت تلاش می‌کنند. نیز برخی از انجمنهای حرفه‌ای مقاصد اقتصادی را بر اهداف خود افزوده‌اند، چنان که تعدادی، اقدام به دایز کردن شرکتهای تجاری نمودند. سازمان نظام پزشکی قصد دارد کنترل داد و ستد خدمات و وسایل پزشکی و امکان سرمایه‌گذاری در صنایع وسایل پزشکی را به دست آورد. سازمان نظام مهندسی در تهران بیش از ۸۳۰۰ عضو دارد. هیئت اجرایی این سازمان شامل تعدادی از وزیران و نمایندگان مجلس نیز می‌شود.

انتخابات سازمان به طور جدی دنبال می‌گردد و افرادی زیادی در آن به رقابت می‌پردازند. این سازمان دارای یک شورای انتظامی با پنج عضو است. از اهداف این شورا تأدیب اعضای است که معیارهای اخلاقی یا فنی را زیر پا گذاشته باشند. در ضمن امکان دریافت پروانه کار توسط کسانی که عضو سازمان نیستند ناچیز است. از کارهای دیگر سازمان، صادرات خدمات مهندسی به خارج است.

دیگر نهادهای جامعه مدنی را می‌توان به دو دسته سازمانهای غیر دولتی و سازمانهای غیر دولتی وابسته به دولت تقسیم کرد. اکنون تعداد دانشگاهها و مدارس عالی ایران به بیش از پنجاه رسیده است و نیز شعبه‌های دانشگاه آزاد را می‌توان در شهرهای کوچک و بزرگ یافت. مراکز آموزشی غیر انتفاعی و مؤسسات پژوهشی نیز تا حد زیادی گسترش یافته‌اند. تعاونیه‌ها هم که شمارشان به بیش از دویست رسیده است، در جهت علایق اقتصادی (و نه سیاسی) در سطح جامعه عرض اندام می‌کنند. اینها در کنار دیگر سازمانهای اقتصادی مردمی و روشنفکری عملکردی شبیه سازمانهای توسعه‌گرا دارند. خانه‌کارگر اکنون به مجلس راه یافته است. البته برای محدود کردن قدرت این نهاد اخیراً جامعه اسلامی کارگران را تأسیس کرده‌اند. سازمان اقتصاد اسلامی از قدرتمندترین نهادهای کشور است که سوای نقش مهم اقتصادی در مسائل سیاسی نیز دست دارد. صندوقهای قرض‌الحسنه نیز از نهادهای مهم اقتصادی به شمار می‌رود که عملکردی رفاه خواهانه دارند. گروه سبز (متشکل از طرفداران حفاظت محیط زیست)، جامعه اسلامی اصناف بازار، و خانه مطبوعات هر یک نمودار دیگری از گسترش نهادها در جامعه مدنی هستند.

پیش از انقلاب دو یا سه بنیاد نه چندان بزرگ در سطح کشور فعالیت داشتند. از انقلاب ۱۳۵۷ تاکنون تعداد بنیادها افزایش فراوانی داشته است. فعالیتهای این بنیادها بیشتر شامل امور تجاری، تولیدی و بانکی و خدمات اجتماعی می‌گردد. اگرچه همه بنیادها ادعا می‌کنند که غیر انتفاعی و رفاه‌خواه هستند، بی شک تعداد زیادی از این مؤسسات در آمد قابل توجهی دارند و به «مستکبرین» هم خدمات ارائه می‌کنند. برخی از بنیادها نیز در فعالیتهایی از قبیل عقیدتی، بسیج توده، پشتیبانی از نهادهای خاص و حتی سرکوب مخالفان دست دارند. بنیادهای کثونی ایران را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: عمومی، خصوصی و وقف. بنیادها، که در شبکه‌های وسیع اداری فعالیت دارند، تابع ضوابط خاصی نیستند و از پرداخت مالیات معافند.

بنیادهای وقف که پیش از انقلاب نیز فعال بودند، از نظر وسعت و اهمیت تعبیر چندانی نیافته‌اند. بنیاد

آستان قدس رضوی از جمله بزرگترین بنیادهای کشور محسوب می‌شود و دارای اموال فراوانی از قبیل زمین، هتل، شرکتهای تجاری، تولیدی و مراکز خدمات اجتماعی است. بنیاد آستان همچنین چند هزار کارمند و کارگر در استخدام دارد و در ضمن تعداد زیادی خانواده بی‌بضاعت را تحت پوشش خدماتی خود قرار می‌دهد. هر چند که رقم موقفی در اختیار نیست اما دارایی این بنیاد در حدود ۲۰ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود. بخش اعظم درآمدهای آستان از طریق هدایای نقدی و غیر نقدی زائران حرم تأمین می‌گردد. از جمله دیگر نهادهای وقف می‌توان به بنیاد پانزده خرداد و مؤسسه نشر آثار حضرت امام خمینی اشاره کرد که اولی مدت کوتاهی پس از انقلاب و دومی پس از فوت آیت‌الله خمینی تأسیس شد. این دو بنیاد مسئول نگهداری از آرامگاه رهبر انقلاب نیز هستند.

بنیادهای خصوصی توسط جناحهای گوناگون نخبگان داخل و خارج دولت تأسیس یافته‌اند و هر چند ادعای غیر انتفاعی بودن می‌کنند، اغلب دارای درآمدهای قابل توجه هستند. برخی از این بنیادها از جمله سازمان اقتصاد اسلامی، بنیاد جاوید، بنیاد رفاه و بنیاد تعاون به صورت نهادهای اقتصادی قدرتمندی در آمده‌اند. برای به دست دادن تصویری از نفوذ اقتصادی این بنیادها به عنوان نمونه، می‌توان به رقم کل وامهای داده شده از طرف سازمان اقتصاد اسلامی که تنها در سال ۱۳۶۶ معادل ۵۰ میلیارد ریال (یعنی پنج درصد کل نقدینگی کشور) بوده است، اشاره کرد.

دیگر بنیادها مانند بنیاد فاریابی و سازمان تبلیغات اسلامی، بر مراکز فرهنگی (از قبیل سینماها) نظارت دارند. تعدادی نیز در تقویت نامزدهای انتخاباتی دست دارند یا نهادهای اقتصادی و سازمانهای مربوط به آنها را می‌چرخاند یا در امر انتشار کتابها و جرائد فعال هستند. از جمله اینها می‌توان به بنیاد رسالت که روزنامه محافظه کار رسالت را منتشر می‌سازد اشاره کرد. رابطه این بنیادها با دولت در تمام مواقع حسنه نیست. به عنوان نمونه، بنیاد نبوت به اتهام سوء استفاده از منابع مالی، ارتشا و دخالت در سیاستهای دولت مورد تعقیب قرار گرفت.

بیشتر بنیادهای عمومی در مدت کوتاهی پس از انقلاب به وجود آمدند. اصولاً این بنیادها باید واحدهایی مستقل باشند اما در عمل دیده می‌شود که این مؤسسات کاملاً به دولت وابسته هستند. بیشتر این بنیادها به عنوان بازوی اجرایی دولت در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی مورد نیاز حکومت تأسیس یافته‌اند. لیکن در خیلی از مواقع فعالیت‌های بنیادهای عمومی با فعالیت‌های وزارتخانه‌ها و ادارات موجود تلاقی دارد. به عنوان نمونه، بنیاد مسکن انقلاب

اسلامی که در سال ۱۳۵۸ تأسیس یافته است در زمینه احداث مسکن برای افراد بی‌بضاعت به ویژه در مناطق روستایی فعالیت می‌کند. بودجه اولیه این بنیاد از طریق حساب ۱۰۰ امام تأمین شده بود. همچنین جهاد سازندگی که اکنون به صورت یک وزارتخانه در آمده است در آغاز توسط تعدادی دانشجوی مسلمان برای اجرای پروژه‌های عمرانی در مناطق روستایی تأسیس شده بود. از دیگر بنیادهای مهم در ایران می‌توان به بنیاد شهید، بنیاد مستضعفان و بنیاد امور مهاجرین جنگ تحمیلی اشاره کرد.

کوتاه سخن، بنیادها در دوره حکومت اسلامی از قدرت فراوان و منابع مالی گسترده‌ای برخوردار شده‌اند. با توجه به این ویژگی، بنیادها از یک طرف می‌توانند در زمینه‌های مختلفی دولت را یاری بخشند و از سوی دیگر به لحاظ قدرت روز افزونشان خود به صورت رقیبی برای دولت در آمده‌اند. با این وصف آینده رابطه بنیادها با دولت و جامعه مدنی روشن نیست. در حال حاضر بنیادها بین این دو و نزدیکتر به دولت قرار دارند. با این حال، در تحلیل نهایی، این امید وجود دارد که نظر به سابقه تأسیس مردمشان، بنیادها در جهت تقویت جامعه مدنی قدم نهند. این خود امری ناممکن نیست زیرا در مجموع بنیادها در عملکرد خود موفق بوده‌اند و تمایل زیادی به حل شدن در دولت نشان نمی‌دهند.

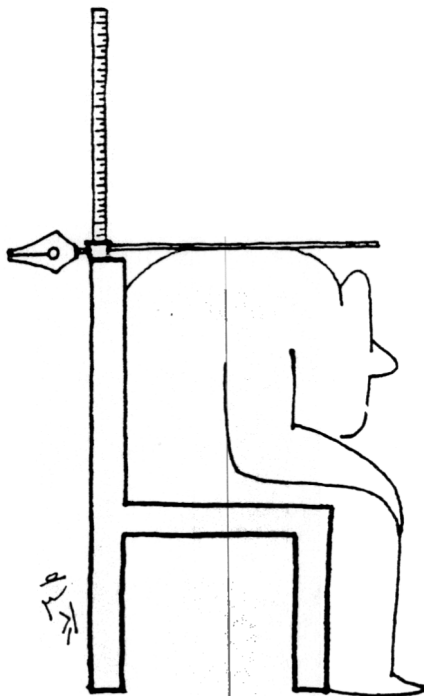
در جامعه امروز ایران جلوه‌های گوناگونی از حرکتها و عکس‌العملهای افشاری از مردم را می‌توان مشاهده کرد. مانند حوادث اسلامشهر، قزوین، مشهد... از سوی دیگر به نظر می‌رسد که جنبشهای اصلاح طلبی که سعی بر براندازی نظام ندارند در حال توسعه می‌باشند. حرکت‌های اعتراضی از سوی بعضی از گروهها و رهبران سیاسی مخالف رژیم در کشور و جنبش نامه‌های سرگشاده موید این نظر است. البته نامه‌های سرگشاده تنها محدود به دنبال روان حرکت‌های سیاسی نیست. نامه سرگشاده ۱۳۴ نویسنده به دولت برای تأمین آزادی قلم، نامه سرگشاده ۲۱۴ نفر از دست اندرکاران فیلم به وزارت ارشاد در اعتراض به کنترل دولت، نامه سرگشاده ۱۰۷ نویسنده، ویراستار و ناشر به دفتر ریاست جمهوری در اعتراض به کسانی که عبدالکریم سروش را مورد حمله قرار داده بودند، نامه ۴۴ مؤسسه انتشاراتی در اعتراض به سوزاندن کتابفروشی مرغ آمین و اعتراض موفق مطبوعات‌تپها به قانون مطبوعات همه حکایت از تحک سیاسی در جامعه و نضج جدید جنبشهای اعتراضی و اصلاح طلب در درون جامعه مدنی دارند. به عنوان مثالی دیگر از گسترش جنبشها در درون جامعه مدنی،

می‌توان از تلاشهای طرفداران حفاظت محیط زیست و تولید برنامه تلویزیونی طبیعت توسط ایشان نام برد. فعالیت در سطح دانشگاهها تاکنون بسیار محدود بوده است. در این مورد، به بیس از چند نمونه کوچک که آنها نیز توسط دولت یا طرفدارانش خنثی شده‌اند نمی‌توان اشاره کرد. اعتصابات متعدد کارگری و اعتراضات جسته و گریخته کارمندان دولت را نیز باید در شمار جنبشهایی دانست که در مجموع به تشکل و تقویت جامعه غیر دولتی کمک کرده‌اند.

۴) نیروهای مشوق و نیروهای مانع رشد جامعه مدنی

جامعه مدنی ایران دارای دوستان و دشمنان بی‌شماری است. از جمله عواملی که موجب رشد جامعه مدنی می‌گردد، می‌توان از مراکز قدرت دولت (نظام شبه تولیداری حاکم) و وجود نیروهای خواهان مردم سالاری در درون و خارج دولت نام برد. در ضمن، امروزه قوه‌های سه گانه کشور در مقایسه با پیش از انقلاب از قدرتهای تقریباً برابری برخوردار هستند که این امر باز به رشد جامعه مدنی کمک می‌کند. وجود دستگاه رهبری جدا از نهاد ریاست جمهوری عامل دیگری در جهت تقویت جامعه مدنی است. افزون بر این، حکومت جامعه مدنی را سواي سیاست می‌شناسد و به همین دلیل هم در موردش تسامح به خرج می‌دهد. به طور مشخص، حکومت اسلامی فکر نمی‌کند که جامعه مدنی توانایی سازماندهی سیاسی یا به حرکت در آوردن توده‌ها را داشته باشد. بنابراین به نظر حکومت، جامعه مدنی کنونی پدیده‌ای است در مجموع فرهنگی. به عبارت دیگر، حکومت اسلامی چالش را تنها از جانب کنشهای سیاسی و حرکت‌های سازمان یافته می‌داند نه از جانب مخالفت‌های عقیدتی و حرفه‌ای. از طرف دیگر تضادهای درون جامعه به داخل کالبد دولت رخنه می‌کنند و در نتیجه دستگاههای امنیتی و ایدئولوژیک دولت به تدریج قابلیت اختیار کردن موضعی منسجم را از دست می‌دهند. این امر دست منتقدان را در فعالیت‌هایشان تا حدودی باز گذاشته است.

دولت در عین حال جامعه مدنی را مأمی می‌داند که اندیشه‌های روشنفکری مخالف در آن هم جای می‌گیرند و هم خنثی می‌شوند. از سوی دیگر، جامعه مدنی دولت را به صورت دستگاهی می‌بیند که اندک تلاش در ایجاد انسجام و تئزیه درونی تخفیف



مدنی معمولاً قدرت و ابتکار خود را به دولت تفویض می‌کند. بنابراین، اگر دولت نتواند برای مشکلات کشور بالاخص روابط خارجی و معضلات اقتصادی راه‌حلهایی بیابد، فشارهای حاصل ممکن است نیروهای یاری دهنده به جامعه مدنی را تضعیف نماید. در چنین اوضاعی و در حالی که دولت عملاً کماکان پیچیدگی حرکت می‌کند اصلاح ستیزان پیش از این که جامعه مدنی به بلوغ برسد قدرت خود را تثبیت خواهند کرد و به احتمال زیاد تمام نخهای ریسیده به پنبه تبدیل خواهد شد. از سوی دیگر بلوغ زودرس جامعه مدنی در شرایط بحرانی و ضعف دولت ممکن است موجب گردد که جامعه مدنی دولت را به چالش بطلبد که در صورت وقوع چنین امری آینده نامعلومی در پیش خواهد بود.

مشکل دیگر جامعه مدنی ایران تا حدودی از این سرچشمه می‌گیرد که دولتهای ایران چه قبل از انقلاب و چه پس از آن به دلیل درآمد مستقل بابت نفت و منابع طبیعی، خود را از جامعه جدا احساس می‌کردند. به این معنی که دولت خود را در قبال جامعه جوابگو نمی‌داند زیرا تنها قسمت ناچیزی از درآمدش از طریق مالیات به دست می‌آید و در نتیجه در انجام کارها احتیاجی به موجه جلوه دادن اعمالش احساس نمی‌کند. در چنین اوضاعی، جامعه مدنی نمی‌تواند پاگیرد. به همین علت، برای رشد جامعه مدنی در ایران، توسعه صنعتی از اهمیت شایانی برخوردار است، زیرا درآمد حاصل از تولید در صنایع موجب ایجاد پیوند میان دولت و جامعه مدنی می‌گردد. متأسفانه این حرکت هنوز شتابی نیافته است و صورتی جنبی دارد. از سوی دیگر، کاهش سرانه درآمدهای نفتی و نفت‌زدگی اقتصادی و فرهنگی کشور دولت را مجبور خواهد کرد که برای ادامه حیات خود به منابع جدیدی بپندیشد، تحولی که ممکن است به رشد جامعه مدنی کمک کند.

یکی از اجزای فرهنگ سیاسی ایران فرهنگ انتقام است. فرهنگ انتقام امکان انتقال مسالمت‌آمیز قدرت را در جامعه اندک می‌سازد؛ بدین معنی که طبقه حاکم همواره بر این باور است که اگر قدرتش را از دست دهد، هستیش را نیز خواهد باخت. باید شرایطی در جهت حذف انتقامجویی در سطح جامعه فراهم آید تا گردانندگان حکومت بتوانند با آسودگی زمام امور را به دیگران واگذار کنند. در همین رابطه مشکل دیگر آن است که در ایران قدرت است که ثروت می‌آورد، در صورتی که اگر جامعه مدنی به رشد کامل خود دست یافته باشد باید عکس این امر صحت داشته باشد یعنی قدرت در سایه

می‌یابد. در نتیجه دولت نه تنها در حوزه اقتصادی بلکه در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی نیز دست به عقب‌نشینی می‌زند. بحرانهای اقتصادی کشور طبقه حاکم را مجبور به ائتلاف می‌کند و این ائتلافات نیز در رشد جامعه مدنی بی‌تأثیر نخواهند بود. در عین حال، شماری از سازمانهایی که حکومت برای تحکیم قدرت خود به وجود آورده، از قبیل خانه کارگر، جزئی از جامعه مدنی و در نتیجه از منتقدان دولت گشته‌اند. به علاوه این روزها در ایران شاهد عقب‌نشینی دولت (به علت درماندگی در حل مشکلات) به نفع افراد جامعه هستیم. در این میان چون دولت هیچ وقت نتوانسته است نفوذش را در تمام جامعه تحکیم بخشد جامعه مدنی همیشه روزنامه‌ای برای ابزار وجود یافته است. برای مثال، در بخش مطبوعات ادامه حیات روزنامه سلام و هفته‌نامه‌های انتقادی گوناگون نمونه‌های این مقاومت است. از طرف دیگر، دولت هم همیشه در تلاش بوده است تا هر چه بیشتر قدرت را در دست خویش متمرکز سازد. در این زمینه می‌توان به عمل دولت در بستن روزنامه جهان اسلام اشاره کرد.

از دلایل دیگر امکان رشد جامعه مدنی یکی این است که هر چه هسته‌های مرکزی قدرت منسجم‌تر می‌گردند، تعداد بیشتری از اعضای آنها به بیرون هسته‌ها یعنی به میان گروه بینابین و سپس به درون جامعه مدنی رانده می‌شوند. این امر مایه تقویت جامعه مدنی می‌گردد. بنابراین، هر چند بیشتر جنبه‌های جامعه مدنی از طریق شهروندان (و خارج از حوزه سیاسی) تغذیه می‌گردد، لیکن نقش دولت را در رشد جامعه مدنی نمی‌توان انکار کرد. از طرف دیگر، فشارهایی که از سوی غرب وارد آمده در این رابطه نتایج متضادی به بار آورده است. در عین حال که این عوامل موجبات کاهش فشار از جانب دولت بر جامعه مدنی را فراهم آورده‌اند، از سرعت توسعه جامعه مدنی نیز کاسته‌اند؛ بدین معنی که این عوامل موجب کم‌رنگ گشتن قدرت اصلاح طلبان درون دولت شده‌اند و در عین حال دست اصلاح ستیزان را در محدود کردن آزادیهای روشنفکران باز گذاشته‌اند.

باید توجه داشت که جامعه مدنی ایران در عین حال بسیار آسیب پذیر است. به طور کلی، جامعه مدنی در فضای امن رشد می‌کند. متأسفانه به علت مشکلات اقتصادی و سیاسی و فشارهای خارجی این چنین فضایی در ایران ناقص است. در جوامعی مانند ایران، هرگاه حکومت تضعیف می‌شود، تنها احزاب سیاسی پدیدار می‌گردند نه جامعه مدنی. به علاوه، در جوامع بحرانی و دچار تهدید قدرتهای خارجی، جامعه

ثروت به دست آید. چنین وضعی زمانی ممکن خواهد بود که بخش اقتصادی جامعه مدنی به یک حوزه صنعتگر و تولیدی تبدیل شده باشد. حذف انتقام سیاسی و قطع رابطه قدرت و ثروت در شکل کنونی آن از نخستین اقداماتی است که در جهت اصلاحات عمیق سیاسی باید در ایران انجام گیرد.

در مجموع، آینده رشد جامعه مدنی در ایران به توازن بین عوامل دولتی و غیر دولتی بستگی دارد. نیز توسعه و دموکراسی در گرو رشد جامعه مدنی است. در میان عوامل عمده، امنیت داخلی و خارجی و شکلگیری یک فرهنگ سیاسی نو از اهمیت شایانی برخوردار است. این خود نیاز به درکی عمیق از مسائل اقتصادی و سیاست خارجی، گفت‌وگوهای اساسی، روندهای فکری، حرکت‌های اجتماعی، و نهادهای ساختاری و حرفه‌ای را ایجاب می‌کند که درباره برخی از آنها در این مقاله سخن رفته. شناخت دقیقتری از ساختار قدرت در کشور و وضعیت فن سالاران نیز می‌تواند به روندهای در حال شکلگیری یاری بخشد. لیکن، در تحلیل نهایی، سرنوشت ایران در گرو حرکتی ریشه‌ای در جهت آشتی ملی و تلاش همگانی برای شرکت در فرآیند توسعه سیاسی در کشور است. امید می‌رود که رشد جامعه مدنی به این تحول مورد نیاز کمک کند.

پی‌نوشتها:

* از یاری بویا علاءالدینی در تهیه این مقاله تشکر می‌کنم. نیز، در طی این پژوهش از گفت‌وگوهای ذیقیمت افراد بی‌شماری بهره‌جسته‌ام که بدین وسیله مراتب قدردانی خود را از تمامی آنان اعلام می‌دارم.

(۱) این مقاله قبل از انتخابات مجلس پنجم نوشته شده است. (ایران فردا)